

# کتاب

## آرمان به روایت نویسنده اش

مجید محمدولی از «آرمان عزیز» می گوید



مجید محمدولی  
نویسنده کتاب آرمان عزیز

را به کار بردم تا با نگاهی عمقی به زوایای پیدای و پنهان زندگی کوتاه شهید آرمان، هر آنچه در خلال پژوهش‌ها به آنها دست یافته‌ام را به صورت مستقل برای هر کدام از روایان در کتاب بیاورم که امیدوارم مورد قبول خوانندگان نکته‌سنج اثر قرار بگیرد.

تمام سعی بنده برای نگارش کتاب «آرمان عزیز» معطوف به این مسأله بود که همان‌گونه که آرمان یک شخصیت زلال و شفافی داشت، در این اثر هم تمام روایت‌ها به صورت شفاف و زلال در اختیار خوانندگان محترم، قرار گیرد. همین‌طور کتاب را برای مخاطب عام نوشتیم اما، جامعه هدف مورد نظر اینجانب جوانان بین سنین سیزده، چهارده سال تا بیست و یکی، دو سال بوده‌اند.

اکنون که این تلاش چند ماهه به اتمام رسیده است، خدا را شاکرم که بر من منت نهاد و افتخار تألیف کتاب «آرمان عزیز» را نصیبم کرد. در این مسیر سخت‌بیشترین لطف و همکاری به جهت نگارش کتاب را خانواده این شهید انجام دادند و لذا بر من واجب است تا از زحمات پدر آرمان آقای عزت‌الله علی‌وردی، مادر او سرکار خانم آرزو فروغی، برادرش محمدامین علی‌وردی و بهروز فروغی؛ دایمی آرمان بسیار تشکر کنم.

از مساعدت‌های فرمانده محترم سپاه محمد رسول‌الله (ص) تهران بزرگ، سردار سرتیپ پاسدار حسن حسن‌زاده، بسیار سپاسگزارم که از همه بیشتر پیگیر انتشار این اثر بوده‌اند.

در خاتمه از تمامی عزیزانی که برای تألیف این کتاب، بنده را یاری فرمودند؛ چه آنان که حاضر به مصاحبه شدند و چه سرورانی که به هر نحوی مساعدت‌های فکری کردند، کمال تشکر و سپاس را دارم. اجر همه سروران با شهیدان.

اولین حضورم در محل استقرار نیروهای بسیجی گردان ۵۰۵ حمزه سیدالشهدا (ع)، درست لحظه سوت آغاز مسابقه فوتبال بین تیم ملی ایران با تیم ملی ولز بود. همه نیروها حین حضور و مأموریت آماده باش، مشغول دیدن بازی فوتبال بودند که نهایتاً ظرف مدت کمتر از یک ماه، موفق به مصاحبه با پنج نفر از این عزیزان شدم. برای مصاحبه با آقای خلفی به قم رفتم و سه جلسه از ایشان مصاحبه گرفتم. مصاحبه با آقای کریم‌خواه، بعد از مشکلات فراوانی، سرانجام در کرج انجام شد.

نهایتاً با مساعدت فرمانده محترم سپاه محمد رسول‌الله (ص) تهران بزرگ، معاون دادگاه ویژه قتل و پلیس آگاهی تهران بزرگ، فیلم‌های دوربین‌های مدار بسته موجود در شهرک اکباتان و تصاویر ضبط شده در تلفن‌های همراه متهمان و مجرمان این واقعه جانسوز به رؤیت اینجانب رسید. سپس عکس‌ها و اسناد مربوط به شهید آرمان علی‌وردی با مساعدت و همکاری خانواده محترم ایشان و جناب آقای فرزام سلطانی جمع‌آوری شد و در اختیارم قرار گرفتند.

علی‌احمال، پس از پشت سر گذاشتن این پروسه طولانی که حدود پنج ماه به طول انجامید، کار نگارش کتاب را آغاز کردم. در این کتاب بیست و چهار روایت در بیست و چهار فصل گردآوری شده است. فصل ابتدایی کتاب، از حدود دو ساعت قبل از حادثه گرفتار شدن آرمان است و فصل پایانی آن، از لحظه شناسایی او توسط آشوبگران و انتقال پیکر نیمه‌جان به بیمارستان صرام شهرک اکباتان.

در خصوص سبک نگارش این اثر لازم است به استحضار مخاطبان عزیز برسانم که بنده در جایگاه پژوهشگر-نویسنده، تمام توان خود

آن روزی که مراسم چهلمین روز شهادت آرمان در حوزه علمیه حاج آقا مجتهدی برگزار می‌شد، من هم افتخار نصیبم شد و در آن محفل باصفا حضور پیدا کردم. یک روز بعد از این اتفاق؛ آقای جواد کلاته عربی؛ مدیر محترم انتشارات ۲۷ بعثت پیشنهاد نگارش کتابی درباره شهید آرمان علی‌وردی را به من داد. از آنجا که شخصاً تا حدود زیادی در تجمعات خشونت‌آمیز مربوط به آشوب‌های پاییز ۱۴۰۱ تهران حضور داشتم و موارد عجیبی از مظلومیت بچه‌های مدافع امنیت را از نزدیک دیده بودم و از سوی دیگر وارونگی دستگاه‌های عریض و طویل رسانه‌ای دشمن را در این باره شاهد بودم، دوست داشتم تا در این زمینه قلم بزنم. این شد که به آقای کلاته جواب مثبت دادم و خیلی زود تحقیق‌ام را شروع کردم. از آنجایی که کار سخت شد که فهمیدم خانواده و دوستان آرمان در شهرهای تهران، کرج و قم پراکنده هستند. با این حال ابتدا سراغ خانواده و دوستان ساکن در تهران رفتم. مصاحبه با پدر و مادر آرمان، به خاطر حضور گروه مستندساز صداوسیما و ضیق وقت، ساعت یازده و نیم شب آغاز شد و مرحله ابتدایی آن تا ساعت ۲ بامداد به طول انجامید. مصاحبه تکمیلی با این عزیزان موقعی انجام شد که آنها عازم شهر همدان بودند. به همین خاطر بخشی از مصاحبه به هنگام حرکت، در خودرو انجام گرفت.

برای مصاحبه با دوستان حوزوی آرمان، کار بسیار راحت‌تر پیش رفت و طی قریب به یک‌ماه رفت‌وآمد به حوزه حاج آقا مجتهدی تمام این مصاحبه‌ها ضبط شد. بعد از اینها نوبت می‌رسید به بچه‌های هم‌گردانی آرمان.

یادداشت‌دبیر

آزمون شرافت  
در سایه نسل‌کشی

محمدعلی یزدانبار  
دبیر گروه کتاب  
Mohammadaliyazzdanyar@gmail.com

حال و حوصله یادداشت نوشتن نداشتم، همین‌الان هم که این مطلب را تایپ می‌کنم حوصله ندارم، حوصله کتاب خواندن هم ندارم. اگر حرفه اصلی‌ام - معلمی - هم با حق و حقوق بچه‌ها سروکار نداشت حوصله این یکی را هم قطعاً نداشتم. در سطحی کلان، اساساً به نظرم هیچ چیز نه مهم است نه ارزشی دارد. من معتقدم از روز بمباران بیمارستان المعمدانی، فقط یک داستان وجود دارد و آن هم «آزمون شرافت» است!

اشتباه نکنید، موضع من نه سیاسی است، نه مذهبی، نه نژادی و نه حتی اخلاقی؛ در این مورد هفته پیش و در همین ستون یادداشت توضیح دادم، همه این مواضع در جای خود هم صحیح هستند و هم مهم. اما برای من هیچ چیز بالاتر از آن اتفاق بشری‌ای نیست که در این میان می‌افتد.

من می‌توانم بپذیرم که وقتی یک جنگ کلاسیک بین مقاومت فلسطین و رژیم صهیونیستی در جریان است، بخشی از افکار عمومی جهان، سمت اشغالگر ماجرا بایستد. تاریخ پر است از همراهی اشغالگران توسط مردم عادی و این اتفاقی تلخ اما طبیعی در تمام تاریخ بشری است. من همچنین می‌پذیرم که در -مجدداً- یک جنگ کلاسیک، مردم عادی دنبال مقصرهای اصلی ماجرا بگردند و طبیعتاً عده‌ای ممکن است سمت مظلوم اتفاقات را مقصر قلمداد کنند، این یکی هم تلخ اما طبیعی است، اما...

از روزی که بیمارستان المعمدانی غزه به آن شکل فجیع بمباران شد همه چیز خلاصه شد در «آزمون شرافت». این نسل‌کشی مسلم اگر فقط و فقط یک بعد مثبت داشته باشد آن است که به شما نشان می‌دهد هنوز ذره‌ای شرافت درونتان هست یا نه!

خوب فکر کنید، اخلاق در این مورد نسبی نیست، که اگر باشد هیتلر را هم می‌توان توجیه کرد و برایش ردای اخلاقی دوخت پس واقعاً خوب با خودتان فکر کنید... چون ۱۰ روزی می‌شود که باید برای خودتان روشن شده باشد که انسانید و شریف یا نه! باقی بقای مظلومان سراسر جهان!

از روزی که بیمارستان المعمدانی غزه به آن شکل فجیع بمباران شد همه چیز خلاصه شد در «آزمون شرافت». این نسل‌کشی مسلم اگر فقط و فقط یک بعد مثبت داشته باشد آن است که به شما نشان می‌دهد هنوز ذره‌ای شرافت درونتان هست یا نه!



تمام سعی بنده برای نگارش کتاب «آرمان عزیز» معطوف به این مسأله بود که همان‌گونه که آرمان یک شخصیت زلال و شفافی داشت، در این اثر هم تمام روایت‌ها به صورت شفاف و زلال در اختیار خوانندگان محترم، قرار گیرد

